



بازی کودک با کودک

اشاره

آنچه در ادامه آمده است، همان‌طور که در عنوان مقاله بیان شده، مربوط به بازی دو کودک است؛ خواهر و برادری که در یک گروه سنی نیستند ولی از بازی با یکدیگر لذت می‌برند و ساعات خوشی را با هم سپری می‌کنند.

پویا هفت ساله و خواهرش، پردیس، یک ساله است. پردیس برادرش را خیلی دوست دارد. چشمش به اوست و حرکات و رفتارهایش را زیر نظر دارد. وقتی او مشغول کاری است، چهار دست و پا به سمتش می‌رود، نگاهش می‌کند و منتظر می‌ماند تا برادرش بازی را با او شروع کند. هر حرکتی از پویا سر بزند، شش دانگ حواسش به اوست و به او بازخورد نشان می‌دهد، آن را می‌پذیرد، تقلیدش می‌کند، در آن مشارکت می‌کند، به وجد می‌آید و صدای خنده رضایتش فضا را پر می‌کند. در تمام مدتی که پویا بازی‌هایی برایش طراحی می‌کند، با او سرگرم بازی است و لحظات خوشی را با او سپری می‌کند. از سویی، خیال مادرشان هم در آن زمان، از جانب بچه‌ها آسوده است و به کارها و امور دیگر زندگی می‌پردازد.

این دو اگرچه هم‌سن و سال نیستند و شش سال تفاوت سنی دارند، تقریباً خوب با هم کنار می‌آیند.

پویا برای خواهر کوچکش نعمت بزرگی است. دستاوردهای زیادی برایش دارد و تجاربی غنی در اختیارش می‌گذارد. به عبارت دیگر، مربی خوبی برای اوست و موجب ارتقای توانایی‌های خواهرش می‌شود. ولی بر کسی پوشیده نیست که این بهره‌برداری یک‌طرفه نیست و پویا هم در این مراوده، مهارت‌هایش از جنبه‌های انسانی بالا می‌رود و از همه مهم‌تر، رضایت خاطرش فراهم می‌شود.

پویا در مواقعی، مواظب خواهرش است تا از پله‌ای نیفتد؛ وسیله‌نوک‌تیزی در دستش فرو نرود. او پردیس را از خطری که سر راهش است، بر حذر می‌دارد. روبه‌رویش می‌نشیند و برایش توضیح می‌دهد و پردیس گوش به او می‌سپارد؛ یعنی به برادرش اعتماد می‌کند.

پویا به این نتیجه رسیده که خواهرش کوچک است. از پس کارهایش بر نمی‌آید و چون توانمندی او را ندارد پس

باید کمکش کند. مثلاً وقتی مادر می‌خواهد پوشکش کند، باید پوشک او را بیاورد، اسباب‌بازی برایش بیاورد. در این راه، نه تنها حس همکاری و مسئولیت‌پذیری در او بالا می‌رود بلکه مهارت حمایتگری از بچه کوچک‌تر نیز در او ایجاد می‌شود و نیز این حس که برادر بزرگ‌تر لازم است خواهرش را حمایت کند. اخیراً این حس حمایتگری نسبت به بچه‌های کوچک‌تر را در بیرون از خانه هم تا حدی در او می‌بینیم. روزی کسی به پویا گفت: «چقدر خواهرت خوش‌شانس است». پویا گفت: «من خوش‌شانس‌ترم؛ چون دیگر تنها نیستم. همبازی پیدا کرده‌ام.»

پویا زمانی که تنها فرزند خانه بود، در کانون توجه سه خانواده قرار داشت. در ماه‌های اول بارداری مادرش، نمی‌پذیرفت که بچه دیگری به خانه‌شان بیاید ولی با حرف‌هایی که مادرش به او می‌زد، با داستان‌هایی که در این رابطه برایش می‌خواندیم، نه تنها، آمادگی پذیرش بچه دیگر را پیدا کرد بلکه در ماه‌های آخر بارداری مادرش، برای تولد بچه لحظه‌شماری می‌کرد. از آن موقع که حس پذیرش در او ایجاد شده، به تدریج به این باور رسیده که به غیر از خودش کس دیگری هم هست و محبت و توجه مادر و پدر و اطرافیان در بست به او تعلق ندارد؛ بنابراین، کمی از خودمحموری‌اش کاسته شده است. مهارت‌های دیگری در حد ظرفیت سنی‌اش نیز در او مشاهده می‌شود. قدری یاد گرفته است که با خواهرش همدلی کند. گاهی تا حدی که حق و حقوق خودش به خطر نیفتد، گذشت هم می‌کند. خواهرش را نوازش می‌کند؛ به او حرف‌های محبت‌آمیز می‌زند و مهارتش در مهرورزی بالا می‌رود. او از اینکه می‌تواند کوچک‌تری را شاد و سرگرم کند، حس غرور و بزرگی می‌کند و چون با کارهایش برای بچه‌های جذاب، مؤثر و مفید واقع شده، احساس شایستگی و کارآمدی دارد. هنگامی که یک بازی برای خواهرش در نظر می‌گیرد و او را به مشارکت در آن می‌طلبد. با افتخار رو به ما می‌کند و می‌گوید: «این بازی از خودمه.» طبعاً در این مسیرها، عزت نفس و اعتمادبه‌نفسش بالا می‌رود.

اگرچه پویا بسیاری وقت‌ها با گشاده‌رویی خواسته خواهرش



را بجا می‌آورد و بازی را برایش تکرار می‌کند، گاهی هم خواسته‌ت‌خواهرش مبنی بر تکرار بیشتر بازی، او را خسته می‌کند. البته او یاد گرفته به سرعت بازی دیگری را آغاز و توجه خواهرش را به آن جلب کند تا او دیگر دست از تقاضای تکرار بازی قبلی بردارد. به او یادآوری می‌کنیم که تو هم که کوچک بودی اگر سی بار یک بازی را برایت تکرار می‌کردیم، دست‌بردار نبود.

گاهی مادرشان ضمن تشکر از پویا که خواهرش را سرگرم می‌کند، وارد بازی آن‌ها می‌شود. بعضی وقت‌ها پویا از مادرش می‌خواهد که فقط با او بازی کند یا برایش کتاب بخواند. گاهی هم بچه می‌شود؛ روی پای مادرش می‌خوابد یا از او می‌خواهد که سخت در آغوشش بگیرد. مادرش هم به تقاضاهای او جامه‌عمل می‌پوشاند تا نشان دهد که او جایگاه خودش را دارد و نیازها و خواسته‌هایش حائز اهمیت است.

نمونه بازی‌ها

۱. پویا و پردیس روبه‌روی هم نشسته‌اند. کمی به هم چشم می‌دوزند. پویا بالش را پرت می‌کند به طرف پردیس. بالش به پاهای پردیس می‌خورد. او می‌زند زیر خنده. بالش را با دستانش چنگ می‌زند و آواهایی مثل «اه» می‌گوید؛ یعنی دوباره این کار را انجام بده. پویا به طرفش می‌آید و بالش را برمی‌دارد و از فاصله قبلی دوباره به طرفش پرت می‌کند. چندین بار این بازی را تکرار می‌کند و هر بار صدای خنده پردیس بلندتر و مدت‌زمان خندیدنش بیشتر می‌شود.

وقتی پویا از تکرار بازی خسته می‌شود، پردیس به نشانه اعتراض روی تخت دراز می‌کشد و پاهایش را به تخت می‌کوبد پویا مچ پاهایش را می‌گیرد و او را دورانی روی تخت می‌کشد. دوباره صدای خنده‌های پردیس در اتاق پخش می‌شود.

۲. یک اسباب‌بازی (سه‌بعدی) چند تکه است که وقتی تکه‌هایش به هم وصل شوند، حیوانی شبیه گاو درست می‌شود. پویا مشغول سوار کردن تکه‌های این اسباب‌بازی است. طبق معمول، پردیس روبه‌روی او نشسته و چهارچشمی به او زل زده. هر تکه‌ای را که پویا به این پازل سه‌بعدی وصل می‌کند، پردیس با پنجه دستش بر آن می‌کوبد. او همه حرکات را از نظر می‌گذراند، از این حرکت، از صدایی که تولید شده به وجد می‌آید و خنده سر می‌دهد. بالاخره با چند ضربه این پازل کامل می‌شود و حیوانی جلوی چشمان پردیس شکل می‌گیرد. پردیس آوای «اه»



«اِه» را سر می‌دهد. پویا آن را به طرفش سر می‌دهد. پردیس حیوان را به دست می‌گیرد و پرت می‌کند. حیوان چند تکه به حالت اولش برمی‌گردد. پردیس از این حرکت پیروزمندانه به وجد می‌آید. به برادرش نگاهی می‌اندازد و قاه قاه خنده‌شان گوش اتاق را کر می‌کند. پویا تکه‌ها را دوباره به هم می‌چسباند و پردیس دوباره همان حرکات کوبیدن تکه‌ها و درآوردن صداها را تکرار می‌کند و موجب خنده و شادی خود و برادرش می‌شود پویا دوباره تکه‌ها را به هم می‌چسباند ولی این بار حیوان را به خواهرش نمی‌دهد؛ آن را روی کمدش می‌گذارد. پردیس دستش را به کمد می‌گیرد و بلند می‌شود و با انگشت اشاره، حیوان وصل شده را می‌طلبد.

پویا از اینکه توانسته است خواهرش را خوشحال و سرگرم کند احساس خوبی دارد. این کار نزدیکی و صمیمیت بین آن‌ها را بیشتر و بیشتر می‌کند.

۳. پویا روی مبل پیر پیر می‌کند. پردیس پایین مبل روی زمین نشسته است و سر تا پای او را نگاه می‌کند و قاه‌قاه می‌خندد. پویا بعد از کمی پیر پیر، شروع به قدم زدن روی مبل می‌کند و پردیس هم صدای خنده‌اش را پایین می‌آورد و ریزریز می‌خندد.

۴. پویا خواهر نه‌ماهه‌اش را بغل می‌کند و روی مبل می‌نشانند. خواهرش کمی احساس ناامنی می‌کند و با صدای «اِهِن اِهِن» زست گریه به خود می‌گیرد و به مادرش نگاه می‌کند. پویا ضربه‌ای با دست به تشک مبل می‌زند؛ صدای خنده پردیس بلند می‌شود. ضربه‌ای دیگر صدای خنده او را بلندتر می‌کند. این کار چندین بار تکرار می‌شود و موجبات شادی و سرگرمی هر دو را فراهم می‌آورد.

۵. یک روز پویا ملافه تختش را آورد و مثل یک شنل روی شانه‌هایش آویزان کرد. بعد، شروع کرد به قدم زدن در حال پردیس بال ملافه را در دستش گرفت و هماهنگ با سرعت او چهاردست و پا می‌رفت. پویا شروع کرد به دویدن. پردیس چهاردست و پا سرعتش را تندتر کرد و همگام با او می‌رفت. پویا دویدنش را تندتر کرد. گوشه ملافه از دست پردیس ول شده بود ولی او همچنان به دنبالش می‌رفت. پویا سرعتش را کم کرد و دورتادور حال با یکدیگر همسفر شدند.

۶. روز دیگر دوباره مثل قبل پویا ملافه‌ای روی شانه‌هایش گذاشت و مانند پرنده‌ای که در حال پرواز کردن باشد شروع کرد به بال زدن. با بال‌های ملافه بال می‌زد و بالا و پایین می‌پرید. پردیس هم چهاردست و پا دنبالش می‌رفت. پویا می‌گفت: «من عقابم» با هر پرش و هر بال زدن، هر دو غرق در خنده می‌شدند و شاد بودند و سرگرم.

بازی با پتو

۱. پویا پتوی دونفره را آورد توی حال و پهن کرد روی زمین. پردیس با دیدن پتو، چهاردست و پا حرکت کرد، با سرعت خود را به پتو رساند. پتو را روی سرش گذاشت و زیرش

دراز کشید. پویا خود را به آن سر پتو رساند و آن را از روی خواهرش کشید. وقتی پردیس از زیر پتو درآمد، با هم دالی کردند و قاه‌قاه خندیدند. دوباره پردیس رفت زیر پتو و این کار چندین بار تکرار شد و آن‌ها دالی‌بازی کردند و لحظات شادی را با هم گذراندند.

۲. این بار پویا پتو را گوشه دیگر حال پهن کرد و خواهرش را به خوابیدن روی پتو دعوت کرد. پردیس طاقباز روی پتو دراز کشید. پویا سر دیگر پتو را گرفت و روی زمین کشاند. در این حالت، خواهرش را روی زمین می‌سُراند و دورتادور حال می‌گرداند. فضای خانه از عطر خنده‌شان پر شده بود.

۳. روز دیگر پویا پتو را آورد توی حال. خواهرش چهاردست و



هن؟ یعنی آن را دوباره روی سرم بگذار.
۶. پردیس دستش را روی بادکنک باد شده می‌زد. بادکنک پرشی می‌کرد و چند سانتی به بالا می‌رفت و برمی‌گشت روی زمین. پویا می‌خندید و او هم غش‌غش می‌خندید.

توپ بازی

توپ هم وسیله جالب توجهی برای سرگرمی هردویشان است و باعث می‌شود لحظاتی با هم بازی کنند.

چند اتفاق ناخوشایند

لازم است بگویم همیشه هم همه‌چی به خوبی و خوشی پیش نمی‌رود بلکه گاه خبط و خطایی هم از هرکدام سر می‌زند. مثلاً روزی پردیس رفت سر کیف مدرسه برادرش. در کیفش باز بود. او دفتر مشق پویا را درآورد و تا می‌توانست مشقش را کشف کرد یا روز دیگری که پویا داشت مشق‌هایش را روی زمین در وسط هال می‌نوشت، پلی‌کی‌اش را از زیر دستش کشید و پاره کرد. پویا خیلی ناراحت شد و خواهرش را دعوا کرد. اما کم‌کم پذیرفت که خواهرش کوچک است و آگاه نیست که دارد به برادرش ضربه می‌زند. پویا به تدریج به این نتیجه رسید که برای دوری از این خطرها بهتر است تکالیف مدرسه‌اش را در اتاق خودش انجام دهد.

با حرکت کرد. خودش را به آن رساند و رفت زیر پتو. پویا هم از سر دیگر پتو رفت آن زیر. آن‌ها از هر دو سر پتو چهاردست و پا می‌رفتند و در وسط پتو به هم می‌رسیدند و می‌خندیدند. مادر پتو را از روی سر هر دو برداشت و با آن‌ها دالی کرد. قاه‌قاه خنده مادر و فرزندان پیچیده بود در خانه.

۴. پویا یک سر پتو را در دست گرفته بود. پردیس نشست روی سر دیگر پتو و شروع کرد به چهاردست و پا رفتن روی آن. پویا پردیس را روی زمین می‌کشاند و پردیس از این حرکتی که برادرش ایجاد کرده بود قاه‌قاه می‌خندید. سرتاسر هال را نه یک بار بلکه چند بار چرخیدند.

بادکنک بازی

۱. پویا بادکنک را با پمپ باد می‌کرد و به هوا می‌فرستاد. پردیس روبه‌روی برادرش نشسته بود و تمام حرکات او را تماشا می‌کرد. بادکنک چون سرش بسته نبود، تا ارتفاعی هوا می‌رفت و بعد، بادش همراه با صدایی خالی می‌شد و شروع می‌کرد به پایین آمدن. پردیس از اول تا آخر آن را با چشم دنبال می‌کرد. با شنیدن صدای خالی شدن باد بادکنک، خنده‌کنان چهاردست و پا دنبالش می‌رفت و آن را برمی‌داشت، لمسش می‌کرد و برای شناسایی بیشتر در دهانش می‌گذاشت. سپس بادکنک را به برادرش می‌داد و با تقاضایی که در چشمانش بود، از او می‌خواست که این کار را تکرار کند.

بعد از چند بار که از این بازی به وجد آمده بود، خودش به سمت پمپ رفت و سعی کرد کار برادرش را تقلید کند. بادکنک را به دهانه پمپ نزدیک می‌کرد و «هه‌هه» می‌کرد و به برادرش اشاره می‌کرد.

۲. پویا بادکنکی را که باد کرده و سرش را گره زده بود، آورد جلوی صورت خواهرش و آن را بین صورت خود و خواهرش قرار داد. هر دو از طرف بادکنکی که نازک شده بود، به هم نگاه می‌کردند و هرهر می‌خندیدند.

۳. پویا بادکنک را به دست خواهرش داد و از دو پهلو به آن فشار آورد. پردیس هم سعی می‌کرد آن را فشار دهد و هر دو می‌خندیدند؛ تا اینکه بادکنک ترکید. پردیس ابتدا کمی ترسید و پلک‌هایش را تند تند به هم می‌زد. بعد که قهقهه برادر را دید، او هم به خنده افتاد. حالا هر دو پیروزمندانه می‌خندیدند.

۴. پویا بادکنک را حسابی باد کرد و روی آن نشست. بعد، از روی بادکنک بلند شد گفت: «حالا تو بشین!» خواهرش روی آن نشست و خنده‌ای به برادر کرد. خواهر هم که نرمی بادکنک را احساس کرده بود، شروع کرد به بالا و پایین پریدن روی آن. او از این کار فوق‌العاده لذت می‌برد و «ها‌ها» می‌کرد و هر دو می‌خندیدند.

۵. پویا بادکنک را روی سر خواهرش می‌گذاشت و بادکنک می‌افتاد. چند بار بادکنک پشت سرش افتاد و او برگشت و آن را برداشت و به برادرش داد. هر بار هم به او می‌گفت: «هن